

## جایگاه خواسته و نیاز زنان در ادبیات ایران و اسپانیا

(مطالعه موردی: داستان کوتاه "لاک صورتی" جلال آل احمد و نمایشنامه "یرما" فدریکو گارسیا لورکا)

۱. دکتر زهره اله دادی دستجردی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات فارسی و زبان های خارجی دانشگاه علامه طباطبائی

۲. سودابه باشی زاده

عضو هیئت علمی گروه اسپانیائی دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی دانشگاه علامه طباطبائی

### چکیده

در ادبیات جهان تا به امروز صرف نظر از اینکه نویسندگان یا شاعران از کدام اقلیم جغرافیایی باشند و به کدام دوره از تاریخ کدام کشور تعلق داشته باشند؛ همواره از دنیای زنان نوشته اند و چه بسا اندیشه هایی یکسان و مشابه را نیز در خلق آثارشان متجلی ساخته اند. در این پژوهش تطبیقی در وهله نخست جایگاه، نقش و ویژگی های زنان و سپس نیازها و خواسته های آنان در جامعه و خانواده در ادبیات ایران و اسپانیا مورد بررسی قرار می گیرد. در جهت محدود ساختن حوزه مطالعاتی پژوهش به داستان کوتاه "لاک صورتی" جلال آل احمد و نمایشنامه "یرما" از فدریکو گارسیا لورکا به عنوان دو اثر از دو نویسنده صاحب نام و صاحب نظر در هر دو کشور اکتفا شده است. در آغاز جستار برای آشنایی بیشتر با گرایش های فکری هر دو نویسنده به معرفی اجمالی تاریخ زندگی و فعالیت های سیاسی- اجتماعی- فرهنگی ایشان پرداخته شده؛ در ادامه با تکیه بر متن دو داستان و تحلیل محتوای آن، درباره نیاز و خواسته زنان که در این پژوهش درونمایه اصلی داستان قلمداد شده سخن به میان آمده است. اینکه در این دو داستان چگونه این خواسته ها و نیازها در ارتباط با مردان، خانواده، جامعه و سنت های آن توصیف



و تعریف شده است و اینکه چگونه با توجه به تفاوت مردان و زنان با یکدیگر به این خواسته‌ها و نیازها پاسخ داده می‌شود از جمله مباحثی است که در این پژوهش بررسی گردیده است. کلیدواژه: زن در ادبیات: جلال آل احمد؛ فدریکو گارسیا لورکا؛ داستان کوتاه لاک صورتی؛ نمایشنامه یرما.

## ۱. مقدمه

این پژوهش به بررسی تطبیقی تصویر زن در ادبیات ایران و اسپانیا با مطالعه موردی داستان کوتاه لاک صورتی جلال آل احمد و نمایشنامه یرما فدریکو گارسیا لورکا پرداخته است. برای آل احمد و لورکا به عنوان دو نویسنده رئالیست، زن و جایگاه و نقش او در جامعه و خانواده موضوعی است که توجه آنان را به خود جلب کرده است. آن دو در مقام دو مرد، دنیای زنان را با قدرت قلم خود به زیبایی به تصویر کشیده‌اند. در این بررسی تطبیقی، رویکرد مضمونی- محتوایی به صورت شاخص مد نظر بوده است؛ یعنی جدای از ساختار و فرم که یکی داستان کوتاه است و دیگری نمایشنامه؛ اندیشه و محتوای این دو اثر در نگاه به زن و بازتاب دنیای زنان در آن‌ها و مضامین مطرح شده پیرامون آن کاویده شده است. در بسیاری موارد نیز با استفاده از تحلیل مکالمه و گفتگوی بین شخصیت‌های داستان، ایدئولوژی حاکم بر متن واکاویده شده است. مفاهیمی چون فقر، بی‌سوادی، خرافه‌پرستی و سنت‌های حاکم بر جامعه در ارتباط با خانواده و نیاز و خواسته زنان مطرح شده است.

## ۲ بیان مسئله

در ادبیات ایران و جهان زنان به عنوان نیمی از جمعیت بشری، همواره موضوع و درونمایه بسیاری از آثار بوده‌اند. در ادبیات داستانی می‌توان به بسیاری از آثار اشاره کرد که زن در

آن شخصیت اصلی یا قهرمان داستان بوده است؛ بنابراین واضح است که بر مبنای جامعه‌شناسی ادبیات می‌توان به آسانی انعکاس جایگاه زنان در جوامع مختلف را در این گونه آثار بازجست. با این نگاه که ادبیات می‌تواند محمل بروز و ظهور مسائل اجتماعی باشد، پس می‌توان جایگاه زنان، نیاز و خواسته آنان را با نگاه به ادبیات جوامع مختلف واکاuid. در این پژوهش به مطالعه این امر در داستان کوتاه لاک صورتی جلال آل‌احمد و نمایشنامه *یرما از فدریکو گارسیا لورکا* پرداخته می‌شود.

### ۳. روش‌شناسی پژوهش

– روش پژوهشی این جستار ادبیات تطبیقی از منظر مکتب آمریکایی است؛ زیرا این مکتب به رابطه تأثیر و تأثری متون از یکدیگر، فرادستی و فرودستی یا همترازی و ناهمترازی دو اثر نسبت به یکدیگر قائل نیست و از این منظر هر دو اثری را با هم قابل مقایسه و تطبیق می‌داند؛ بنابراین می‌توانیم لاک صورتی جلال آل‌احمد با شهرت ملی را با *یرمای فدریکو گارسیا لورکا* که شهرت جهانی دارد و گستره تفسیری آن در ساختار و محتوا جهانی است مورد تطبیق و بررسی قرار دهیم.

### ۴. چارچوب نظری پژوهش

– هر دو اثر، در قالب مکتب ناتورالیسم می‌گنجند و رویدادها، حوادث و پدیده‌های واقعی و رئال اجتماع با تأکید بر جنبه‌های سلبی و منفی آن، در آن‌ها به تصویر کشیده شده است. از سویی با مطرح شدن خواسته و نیاز زنان در این تطبیق یکی از برجسته‌ترین چارچوب‌های نظری پژوهش در این جستار می‌تواند هرم سلسله مراتب نیازهای *آبراهام مزلو* باشد که به آن اشاره می‌شود.

### ۵. پرسش‌های پژوهش



– با توجه به اینکه این داستان درباره زندگی دو زن است، با چه متر و معیارهایی می‌توان با تکیه بر مضمون و محتوا و به دور از تعصبات و بدون نگاه مردستیزانه، جایگاه واقعی زنان را در آن بازجست و نیازها و خواسته‌های آنان را در دو جامعه متفاوت ایران و اروپا واکاویدها؟

چگونه می‌توان بین دو خواسته و نیاز مطرح شده در این دو اثر که یکی نیاز به بچه‌داشتن و تجربه حس مادر شدن است و دیگری نیاز به خرید یک لاک، تناظر و همترازی برقرار کرد و چگونه این دو خواسته متفاوت می‌تواند دو سوی همسان یک تطبیق و مقایسه را برای برقراری نوعی توازن و تناظر تفسیری شکل دهد؟

– پایان‌بندی متفاوت دو اثر چگونه در این تطبیق قابل بررسی است؟

#### ۶ فرضیه‌های پژوهش

– بر اساس درونمایه هر دو اثر، جامعه، سنت‌ها و عرف مرسوم و متداول آن به عنوان یکی از مهم‌ترین ملاک‌ها و معیارهای مورد سنجش در این جستار مطرح شده‌است. تفاوت دیدگاه زنان و مردان و هم چنین تفاوت خواسته و نیاز آنان به طور مشخص تحت تأثیر جوامع آنان است. جوامعی که اغلب با فرهنگ سنتی مردانه تعریف شده‌است.

– بر اساس سلسله مراتب نیازهای مزلو نیاز به بچه‌دار شدن و نیاز به لاک بعد از رفع نیازهای فیزیولوژیک و نیاز به ایمنی شکل می‌گیرد و مربوط به نیازهای مرتبه سوم یعنی نیازهای مربوط به عشق و تعلق، ایجاد ارتباط محبت‌آمیز با خانواده و دیگران، محبت دیدن و محبت کردن و نیازهای مرتبه چهارم یعنی نیاز به حرمت و عزت نفس، احترام به خود، دریافت احترام، تصدیق و تأیید و اعتبار و

قدردانی و توجه از طرف دیگران است. پس نظر به گنجانده شدن دو نیاز مطرح در داستان در مرتبه سوم و چهارم هرم مزلو، تطبیق و مقایسه آن بلامانع است و می‌توان بدین شرح همترازی دو خواسته را اثبات کرد، البته طرح و پیرنگ هر دو داستان هم به شیوه‌ای مشابه سعی در طرح توجیه اهمیت هر دو نیاز دارد.

- با توجه به آنچه در بالا آمد پایان‌بندی این دو داستان نیز به نحوی قابل تطبیق و مقایسه با یکدیگر است. پایان نمایشنامه *یرما* و کشته شدن همسرش به داستان او غم‌بار و بسیار تراژیک است؛ هاجر نیز در پایان داستان، لاک صورتی خود را درون چاه آب می‌ریزد. این دو پایان‌بندی در نوع خود برای هر دو شخصیت نتیجه سرخوردگی در رفع نیازهاست و از این بابت شباهتی را نمودار می‌سازد.

#### ۷. معرفی نویسندگان دو اثر

برای فراهم آمدن زمینه پژوهشی مناسب برای انجام مطالعات تطبیقی نیاز به ابزاری است که نخستین آن مطالعات تاریخی است. (ندا، ۱۳۸۰: ۱۹) بنابراین پژوهشگر ادبیات تطبیقی ملزم به واکاوی تاریخ زندگی نویسنده و بررسی جریان‌ات دوره زندگی اوست. آنچه در ادامه می‌آید، معرفی آل‌احمد و لورکاست در جهت آشنایی با دوره زندگی ایشان است.

#### ۷-۱. جلال آل‌احمد؛ زندگی و نویسندگی

جلال‌الدین سادات آل‌احمد (با امضای جلال آل‌احمد) در یازدهم آذر ۱۳۰۲ هجری شمسی (مطابق با ۱۳۴۲ ه.ق. و ۱۹۲۳ م.) در تهران به دنیا آمد. آغاز نویسندگی و شروع قصه‌نویسی اش از سال ۱۳۲۲ رقم خورد و فعالیت‌های سیاسی‌اش نیز از سال ۱۳۲۳ آغاز



گردید و تا ۱۳۳۲ ادامه داشت. وی سرانجام در ۱۸ شهریور ۱۳۴۸ ه.ش. (۱۹۶۹ م.) چشم از جهان فرو بست. (برای آشنایی بیشتر ر.ک. علیزاده، ۱۳۷۶ و اسحاقیان، ۱۳۸۵)

داستان‌نویسی، قالب منتخب و برگزیده وی که برای ایفای نقش در رسالت‌های بزرگی، بوده است. اندیشه‌ها و باورها و درونمایه فکری‌اش با گنجانده شدن در داستان‌هایی بدون تاریخ انقضاء، همچنان پیش چشم پژوهشگران ادبیات هست اگر چه زمان واقعیت و حقیقت و باورمندی به آن اندیشه‌ها سرآمده باشد. ادبیات «نهاد اجتماعی» است که از «زبان به عنوان وسیله بیان استفاده می‌کند که آفریده اجتماع است. ادبیات زندگی را به نمایش در می‌آورد.» و بنابراین نویسندگانی که از حقیقت و واقعیت مردان و زنان جامعه خویش سخن می‌گویند، آثار هنریشان «از این جهت که یادگار دورانی هستند "سند" به حساب می‌آیند.» (زمانی، ۱۳۹۲: ۱۴۵-۱۴۶) در این پژوهش داستان‌های کوتاه آل‌احمد "سند" تاریخ اجتماعی و سیاسی دوران وی در نظر گرفته شده است. «ادبیات یک ملت درست‌ترین تاریخ آن ملت است.» (علیزاده، ۱۳۷۶: ۱۱۱) او ادبیات را "برخورد با مسائل حیات" از «راه جزئیات و استقراء» می‌داند. جلال آل احمد هنر برای هنر را تحت تأثیر اندیشه‌های ژان پل سارتر رها کرد با پای فشاری بر اصل مسئولیت و تعهد در ادبیات توانست «حرکت و تکانی به پیکره ادبیات» بدهد. «بدون شک دهه چهل را باید دهه آل‌احمد در ادبیات دانست. او سنگین‌ترین و مؤثرترین وزنه قلم در این دوره بود. نثر او بزرگترین جنبه آفرینندگی ادبی او و هم‌چنین بهترین سلاح او بود.» (زمانی، ۱۳۹۲: ۱۴۷).

او نویسنده‌ای واقع‌گراست و بنابراین داستان‌های او گوشه‌ای کوچک اما واقعی از زندگی مردمان جامعه‌ای است که با آن‌ها زیسته، غم آنان را خورده و غمشان را به تصویر کشیده است؛ اما از نقد زندگی آنان نیز ابایی نداشته است. نویسندگان رئالیست

معتقدند: «انعکاس دادن سطح مشهود واقعیت در آثارشان به آنان امکان می‌دهد تا توجه خواننده را به کنه واقعیت معطوف کنند؛ (که) ... مستلزم پرداختن به چند و چون زندگی انسان‌هایی معمولی (نه اشراف زادگان و قهرمانان فوق بشری ادبیات پیشین) است.» (پاینده، ۲۳۲: ۱۳۹۰ نیز ر.ک. همان، ۱۳۸۹ ج ۱: ۴۴۷) در حالی که رمانتیک‌ها بر این باور بودند که «از وضعیت موجود فراتر روند تا به وضعیتی مطلوب یا ایده‌آل دست یابند.» (همان)

۷-۲. فدریکو گارسیا لورکا: زندگی و نمایشنامه‌نویسی

فدریکو گارسیا لورکا شاعر و نویسنده اسپانیایی در ۵ ژوئن ۱۸۹۸ میلادی (۱۲۷۷ ه.ش) در بجنوه جنگ آمریکا علیه اسپانیا در قلب اندلس در شهر کوچکی در ناحیه بگا به نام فونته باکه ثروس چشم به جهان گشود و در سال ۱۹۳۶ میلادی (۱۳۱۴ ه.ش) از دنیا رفت. لورکا دوران کودکیش را روزهای داشتن احساسات پاک و مبرا از قدرت و سیاست می‌داند. او دانشگاه را با رشته فلسفه و حقوق شروع کرد و سپس به موسیقی پرداخت اما همه آنها را ناتمام رها کرد و بعد از آن به ادبیات رو آورد، حاصل این تجارب او را لورکای شاعر، نمایشنامه‌نویس، موسیقیدان و نقاش بلند آوازه اسپانیا گردانید. لورکا در دوران دیکتاتوری و جنگ داخلی اسپانیا می‌زیست و به دست همان گروه هم کشته شد. اگرچه هرگز به طور فعال اهل سیاست نبود و در هیچ تظاهراتی شرکت نکرد، دموکراسی و آزادی، بخشی از آرمان‌های او به شمار می‌آمدند. در آن زمان لورکا اسپانیا را به علت نادانی و تعصباتی که آن را فرا گرفته بود، پرهوتی می‌دید که در آن اندیشه‌های بزرگ رو به فنا هستند. او در نوشته‌هایش از رمانتیسم، سمبولیسم، دعاها و آیین‌ها و موسیقی و حتی زندگی کولیان الهام گرفته و تمامی آنها را در چارچوب رئالیسم قرار داده‌است. وی



جایگاه خواسته و نیاز زنان در ادبیات ایران و اسپانیا

می‌کشید تا «از زبده و عصارهٔ رویدادها به عنوان درونمایه آثارش بهره‌گیری کند.»  
(قره‌باغی، ۱۳۸۲: ۱۹۳)

تولد در فونته باکه نروس و زندگی در گرنا/ موجب گشت تا او نیز در درد و اندوه  
بلاکشان ستم‌دیده‌ای همچون کولی‌ها، سیاهان، یهودیان، مراکشیان و مردمی که هرگونه  
جفا و شکنجه و مجازات را تحمل کرده بودند از جمله زنان دیار خویش، شریک شود. به  
گفتهٔ او فرهنگ اسپانیا به خصوص فرهنگ اندلس پذیرای معانی تراژیک و مصیبت‌بار بوده  
است.

نمایشنامه‌های لورکا جزء مهمترین نوشته‌های قرن بیستم اسپانیا محسوب می‌شود. هنر  
نمایشنامه‌نویسی و شاعری این امکان را به لورکا داده‌است تا با بهره گرفتن از این دو هنر،  
شعرش به مانند نمایشنامه‌ای باشد و نمایشنامه‌اش در روح شعر تجلی یابد. (lorca, ۱۹۸۹: p.۱۷۸)

۸. مروری بر داستان "لاک صورتی" جلال آل احمد

این داستان با زاویه دید سوم شخص (دانای کل) دربارهٔ زنی است به نام هاجر که با دیدن  
لاک صورتی در بساط دستفروش خیابان لاله‌زار، تصمیم می‌گیرد به هر طریق ممکن پولش  
را فراهم کند؛ چند دست لباس کهنه را به "کاسه بشقابی" می‌فروشد و سرانجام لاک را  
می‌خرد. شبی که لاک را به ناخن زده و بسیار خوشحال است، با خشم و برخورد پر تنش  
شوهرش روبه‌رو می‌شود که چرا پولش را بابت چنین چیزی داده؛ این خشم به فحاشی و  
کتک‌کاری می‌رسد و هاجر پشیمان از کار خود لاک را در چاه می‌ریزد.

هاجر ۲۵ ساله است؛ زیبایی چندانی ندارد و «چنگی به دل نمی‌زد ولی شوهرش به او  
راضی بود.» (آل احمد: ۳۳). هفت سال از ازدواج او با عنایت‌الله می‌گذشت ولی «خداوند

هنوز لطفی نکرده بود و اجاقشان کور مانده بود». این زوج در محله‌های پایین شهر (جنوب) تهران در خانه‌ای اجاره‌ای که "دو کرایه نشین" دیگر هم دارد، زندگی می‌کنند.

#### ۹. مروری بر نمایشنامه "یرما" فدریکو گارسیا لورکا

یرما دومین نمایشنامه لورکاست. وی در سال ۱۹۳۴م. بعد از بازگشت از نیویورک و کوبا - جایی که روحیه آندلسی دوباره در خورش به جریان می‌افتاد، نگارش یرما را که یک تراژدی روستایی است، آغاز می‌کند. این تراژدی از فرهنگ روستایان اندلس و یأس عمیقشان سرچشمه گرفته و دنیای شاعرانه و واقعیت را گرد هم آورده‌است. «لورکا این نمایشنامه را سند فتوگرافیک و درام زن در روستاهای اسپانیا می‌داند و آن را درام جنسیت اندلسی می‌نامد.» (قره‌باغی، ۱۳۸۲: ۲۳۱).

یرما (yerma) مونث یرمو (Yermo) است یعنی تکه زمینی دور، رها شده خشک و بی حاصل و یا به عبارتی ساده‌تر به معنای بی‌ثمري و سترونی است. یرما که دو سال و بیست روز از ازدواجش با خوآن می‌گذرد، بچه می‌خواهد و شوهرش تمایلی به داشتن فرزند ندارد. یرما زن عقیمی نیست؛ بلکه زن شکست خورده‌ای است که هرگز به خواسته خود نمی‌رسد. او زن باوفایی است که مردان دیگر نمی‌توانند او را اغفال کنند. عفت و پاکدامنی در شخصیت و طبیعت جان یرما ریشه کرده است. (Feal, ۱۹۸۹: ۷۴). او فرزندش را از شوهر خویش طلب می‌کند و این در حالی است که تمام دغدغه و تلاش شوهرش خوآن تأمین رفاه مادی و حفظ امنیت و آرامش زندگی است و فرصتی برای شنیدن سخنان زنش و درد دل‌های او ندارد. یرما شوهرش را دوست ندارد، اما همواره به او وفادار است و در آخر وقتی درمی‌یابد که شوهرش در بچه‌دار نشدن آنها مقصر اصلی



است و این موضوع را از او پنهان می‌کرده، تنها راه نجات خود را در کشتن او می‌یابد و در همان لحظه در حمله‌ای دیوانه‌وار و عصبانی او را خفه می‌کند و فریاد می‌زند «من پسر را کشتم. من با دستهای خودم پسر را کشتم.» (لورکا: ۲۲۰)

#### ۱۰. بررسی درونمایه های دو داستان

آنچه درونمایه اصلی این دو داستان را به خود اختصاص داده، خواسته و نیاز زن است. هاجر به دنبال لاک صورتی و یرما به دنبال فرزند است. هر دو زن به آنچه در پی آنند، نیاز دارند و برای رسیدن به این خواسته از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کنند. داستان کشمکش و جدال درونی و بیرونی دو زن برای دستیابی به این نیاز و سپس برخورد و رویارویی مردان و سرانجام عکس العمل آنان در برابر این نیاز و خواسته زن است.

تاریخ بشریت گواه این است که انسان- مرد و زن- همواره در پی پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های خود و تلاش و جدال برای ارضای این نیازها بوده است. در مکاتب روانشناسی با دیدگاه‌های مختلفی به نظریه‌پردازی در این باره پرداخته شده است؛ اما در یک نگاه شمول‌گرا این نیازها را به پنج دسته اصلی و به ترتیب اهمیتی که در برآورده شدنشان وجود دارد به شرح ذیل تقسیم‌بندی کرده‌اند:

۱. نیازهای فیزیولوژیکی برای بقای جسم، برآورده شدن این نیازها ضامن بقای مادی-

جسمانی بشر است؛

۲. نیاز به ایمنی برای داشتن امنیت، نظم، ثبات، یقین و پیش‌بینی‌پذیری محیط؛

۳. نیازهای مربوط به عشق و تعلق، در ایجاد ارتباط محبت‌آمیز با خانواده و دیگران،

محبت دیدن و محبت کردن؛

۴. نیازهای حرمت و عزت نفس، احترام به خود، دریافت احترام، تصدیق و تأیید و اعتبار و قدردانی و توجه از طرف دیگران؛

۵. نیاز به شکوفایی، تحقق استعدادها و بالفعل رسیدن بالقوه‌ها در بالاترین سطح.  
(برای آشنایی بیشتر ر.ک. مزلو، ۱۳۶۶: ۱۳۶-۱۵۸ و راس، ۱۳۷۳: ۱۵۳-۱۶۰)

عمل و عکس‌العمل‌های انسان در برابر پدیده‌های مختلف - مستقیم یا غیرمستقیم - در ارتباط با این نیازها معنا یافته و بسیاری از مسائل شخصیتی و روانی انسان‌ها پیرامون نگرش به این نیازها رقم خورده‌است. جنسیت نیز در اهمیت دادن با ندادن به این نیازها و درصدد ارضاء آن برآمدن، تاثیرگذار است. با بررسی‌ای که بر روی شخصیت‌های زن و مرد داستان لاک صورتی و نمایشنامه یرما انجام شد مشخص گردید که اختلاف سلیقه های زیادی بین زن و مرد در این مورد وجود دارد. در ادامه به تشریح این نیازها و تفاوت نگاه زن و مرد به آن‌ها پرداخته می‌شود.

#### ۱۱. خواسته ها و نیازهای زنان

هاجر و یرما هر دو در پی رسیدن به خواسته‌هایی هستند که جزء ذات و سرشت زنانه شان است. آن‌ها فراتر از ظاهر و چارچوب مشخص زندگی‌ای که مردان بیشتر به دنبال تأمین و حفظ آن هستند، خواهان طراوت و شور و شوق زیستنند که برای هاجر در خریدن لاک و برای یرما در بچه‌دارشدن نمودار شده است. یرما در جستجوی خواسته خود، چرایی آن و چگونگی رسیدن به آن مدام با خود واگویی می‌کند. از زنان دیگر جویای چندوچون آن می‌شود و گاه همسرش را نیز در این باره به چالش می‌کشد و به هر زبانی سعی دارد ادراک خود از این خواسته و نیاز را که لحظه لحظه، ذره ذره وجودش را تسخیر کرده‌است، ابتدا برای خود و سپس برای دیگران بازگو کند.



هاجر نیز از تمام دلالت‌های عقلی و ذهنی خویش بهره می‌گیرد تا با علت‌آوری یا تحلیل و توجیه، به خود آرامش بدهد که خواسته نامعقولی ندارد و چون زن است می‌تواند آرزوی رسیدن به آن را داشته باشد و برای رسیدن به آن تلاش کند و این کوشش هرگز اتهامی را به جانب او روا نمی‌سازد.

برخی اینگونه درباره خواسته‌ی هاجر به قضاوت نشسته‌اند: «لاک صورتی داستان مردی است که زندگی‌اش به سختی می‌گذرد ولی همسرش با فروختن دو کت کهنه برای خرید لاک صورتی پول فراهم می‌کند... این داستان بیان واقعیتی اجتماعی است که حتی زن‌هایی که وضعیت اقتصادی آن‌ها مناسب نیست، به دنبال اینگونه امور هستند.» (میرزائی، ۱۳۸۰: ۲۴۳-۲۴۲) و آن را نمونه‌ای برای زن غربزده و در ردیف زنان داستان‌های "خانم زهت‌الدوله" و "شوهر آمریکایی" آورده‌اند. شاید چنین خواسته‌ای تحت تأثیر فرهنگ غرب باشد؛ اما می‌توان آن را جزء نیازهای ذاتی و طبیعی زنان دانست.

او تا بیست و پنج سالگی لاک به ناخن نزده اما «زیاد توی لاک خانم‌ها می‌رفت.» (آل احمد: ۳۵) در واقع زنان سنتی هنگامی که به خواسته‌های زنانه خود می‌اندیشند، اگر چه در عمل به فکر شبیه ساختن خود به زنان مدرن یا سنت شکن نباشند، اما به دنیای آنان زیاد نظر دارند. گاه تفکر آنان را می‌پسندند و گاه با انکار و ایراد از آن سخن می‌گویند. محترم زن همسایه با «پزهای ناشتایی... که برای اهل محل می‌آمد» در نظر هاجر نمودار می‌شود. با اندیشیدن به او «حسادت و بغض راه گلوی (هاجر) را گرفت و درد ته دلش پیچید.» با این حسرت که «چه خوب بود اگر می‌توانست ناخن‌هایش را مانیکور کند.» (آل احمد: ۳۶) محترم در غیاب شوهر شوهر خود "سر به نیست" می‌شود. نظر هاجر درباره این غیبت این است: «قبلاً می‌گفت می‌خواهد چند روزی به خانه مادرش برود ولی کی

باور می‌کرد.» (همان) یا به یاد خانم‌های شیک‌پوشی می‌افتد که هر وقت از پهلوی آنان رد می‌شد یا آنان را در عروسی‌های محل خودشان که برای "خدمتگزاری" به آنجا رفته بود می‌دید، «که خانم‌ها لاک‌های رنگارنگی به کار می‌برند.» (آل احمد: ۳۵)

۱۱۱-۱. رعایت سنت‌ها در جامعه و حفظ آبرو و اعتبار

برای فهم یرما باید به جامعه اسپانیای سالهای پیش از جنگ‌های داخلی نگاهی انداخت. (۱۹۳۶-۱۹۳۹م.) جامعه‌ای که درگیر مذهب کاتولیسم است و لورکا با یرما سعی در به چالش کشیدن آن دارد. بدین‌گونه مفهوم و معنای دین و سنت در نمایش‌نامه یرما به عنصری اساسی و محوری تبدیل می‌شود و به زیبایی تضاد درونی سنت را به تصویر می‌کشد. سنتی که از یک سوی بچه‌دار شدن را امری لازم می‌داند و از سوی دیگر، یرمای معصوم پریشان‌حال را در چنگ شوهرش می‌گذارد، اما به دلیل همان عرف و تفکر حاکم بر آن از دست او کاری ساخته نیست. یرما که به دلیل اوضاع و دست نیافتن به آرزویش بسیار افسرده گشته به زیارت یکی از مقدسین می‌رود. جایی که هر ساله در یک روز خاص زنان نازا برای شفا به آنجا می‌روند. این قسمت صحنه‌ای است که در بطن آن مسیحیت و کفر روبروی هم قرار می‌گیرند. در یرما به مانند دیگر آثار لورکا مقوله سنت گریزی هسته مرکزی و درونمایه اصلی داستان را تشکیل می‌دهد. پس با نگاه سنت محور به این داستان باید گفت: هم یرما معصومانه در تلاش است تا با استفاده از روش‌های سنتی سحر و جادو و نذر و نیاز و رفتن به زیارتگاه به ارزش‌های سنتی پایبند بماند و هم خوان به دلیل پابندی به اصول سنتی، خواهان زنی مطیع و گوش به فرمان است و بیش از هر چیز دوست دارد که یرما در خانه به سر برد و چون زنی اصیل و سنتی به کارهای خانه برسد. این زن برای او ایده‌آل است حتی اگر فرزندی برای او نیاورد. در واقع هرکدام



به نوعی در دایره سنت گرفتار آمده‌اند. خوان برای کنترل همسرش خواهرانش را به نزد خود می‌آورد و به آن‌ها می‌گوید: «من زندگیم تو مزرعه‌س اما شرف و آبروم اینجاس. آبروی من آبروی شماهام هس.» (لورکا: ۱۸۰)

خواهر شوهرهای یرما دو دختر مجرد "ترشیده" اند که با هیچ کس دوست نیستند. در تمامی فصل‌های داستان برای پایدن یرما حاضر هستند و فقط یک جمله تکراری هر بار از آنها شنیده می‌شود: "او اینجاست". آن‌ها نماد مسلمی از پاسداران جدی سنت هستند و با دیدگاه تند مذهبی بدون داشتن هیچ نظر خاصی در این مهلکه غرق گشته‌اند و کورکورانه این راه را دنبال می‌کنند. بی شک این تفکرات مایه گرفته از جامعه کوچکی است که «وسوسه خوشنمایی و آیین‌های شرافتی به علت امواج پی‌درپی فرهنگ‌های گوناگون و نیز مسیحیت انگیزاسیونی شکلی متعصبانه و انعطاف ناپذیر یافته بود.» (قره‌باغی، ۱۳۸۲: ۱۹۳) و زنان و مردان ناگزیر هر دو در قید و بندهای این سنت علی‌رغم میل باطنی‌شان اسیر هستند.

#### ۱۱-۲. ایده‌آل‌ها و خواسته‌های مردان

در هر دو داستان مردان به دنبال ایده‌آل‌ها و کمال مطلوبی هستند که یا با خواسته زنانشان در تعارض و تقابل است و یا با نیازهای زن همسانی و هم‌پوشانی ندارد. آنان به دنبال ارزش‌ها و رفع نیازهایی هستند که اگر چه در نظر خودشان و اکثر مردم مطلوب، کافی و حتی وافی است؛ اما چون به خواسته زن واقعی نمی‌نهند و یاریگر وی برای رفع آن نیاز نیستند، در چشم زنان هیچ ارزشی ندارند و حتی ایده‌آل مرد را و مرد ایده‌آل را در چشم زن خوار و خفیف و کم مایه جلوه می‌دهد.

یکی از خواسته‌های مهم مردان حفظ آرامش و سکون زندگی در سایه تأمین مادی است؛ اما زن مردش را در صورتی موفق می‌داند که در تأمین خواسته حیاتی‌اش از او حمایت کند. وقتی زنان از یرما می‌پرسند: «شوهرت خوب هست؟» او که می‌داند نظر آن‌ها درباره مرد ایده‌آل چیست با بصیرت و آگاهی از درون خویش می‌گوید: «خوبه خوبه اما که چی؟ ای کاش بد بود اما نیست. صبح زود گوسفنداشو میندازه جلو و راه میفته شب هم پولاشو می‌شمیره.» (لورکا: ۱۹۷) بدتر از این‌ها او مطمئن شده که خوان حتی لحظه‌ای به خواسته او نمی‌اندیشد و میلی به بچه‌دار شدن در او نیست و هرگز هم رنجی از این بابت نمی‌برد و باکی هم ندارد می‌گوید: «تو چشمات می‌خونم چون آرزوشو نداره به من نمی‌دش من دوشش ندارم دوشش ندارم با وجود این اون تنها امید منه واسه غرورم تنها راه نجاتمه.» (لورکا: ۱۹۸)

یرما باز با تأکید می‌گوید: «اینجا واسه من همه چی فراهمه... خواهرات خوب هم میرسن. نون تنک و پنیر سفید و کباب بره می‌خورم. واسه گوسفندام تو کوه علف شب‌نم زده فراهمه فک کنم بتونی با خیال تخت زندگی کنی.» او با این حرف می‌گوید تو به عنوان یک مرد به ایده‌آل‌های خودت رسیدی اما من نه.

زنان می‌دانند که مردانشان اگر در پی آن خواسته‌ای باشند که زنان نیز به آن می‌اندیشند حتماً به آن می‌رسند؛ اما حتی براین باورند مردانشان از درون و به صورت ذهنی نیز به خواسته آن‌ها نمی‌اندیشند. کنایات یرما به خوان همه حاکی از این ذهنیت است.

در تأیید این مطلب گفته‌اند: «اگر به دنیا آمدن فرزند را نوعی از پیشروی، حرکت به جلو، امتداد و تسلسل به شمار آوریم، خوان مخالف این پیشروی و حرکت به جلوست.



او بیشتر خواهان حفظ شرایط موجود است. حتی تصوّر کوچک‌ترین عنصری که شرایط موجود را بر هم بزند برای او حکم تهدید و خطری جدی را دارد... اوج این بیگانگی را خوان در تضاد عمیق رفتاری خود نشان می‌دهد. او تمام وقت و نیروی خود را برای جمع‌آوری پول و سرمایه صرف می‌کند؛ در حالی که تمام این زراندوزی تنها برای گسترش اقتدار اقتصادی خودش به کار می‌آید.» (شفیعی، ۱۳۹۲: ۳۵)

#### ۱۱-۳. بیسوادی و روی آوردن به خرافات

هر دو زن به نسل گذشته خود و جامعه که برخی سنت‌های دست و پاگیر و محدود کننده را به آنها تحمیل کرده و می‌کند می‌تازند و از آن گله دارند. مثلاً عامل بی‌سواد بودن، نداشتن آگاهی نسبت به امور و "چشم و گوش بسته" بودنشان را با این سخنان بیان می‌کنند:

یرما: «دخترایی از قماش من که تو دهات بزرگ می‌شن، همه درها رو رو خودشون بسته می‌بینن چه جوری می‌شه دونست. همه با علم و اشاره حرف می‌زنن به این بهونه که خوب نیست از این حرفا زده بشه.» (لورکا: ۱۵۹)

و هاجر که در معامله ساده‌ای با "خرده نونی" ناکام مانده و احساس ضررکردن وجدانش را رها نمی‌کند می‌گوید: هر چی باشه یه زن اسیر که بیشتر نیستم خدام رفتگان ما رو نیامرزه که اینطور بی‌دست و پا بارمون آوردن نه سوادی نه معرفتی نه هیچی. هر خاک تو سر کرده‌ای هم تا دم گوشامون کلاه سرمون می‌ذاره و حالیمون نمیشه.» (آل احمد: ۴۱)

روزگار هر دو نویسنده، زن را از محیط علم و سواداندوزی دور نگه داشته‌است. از این‌رو آل‌احمد با سواد بودن زنان را در راستای «احقاق حقوق مادی و معنوی آنان و

اصالت دادن به شخصیت زن» (میرزائی، ۱۳۸۰: ۲۴۷) می‌داند و براین باور است که «تا زن همدوش مرد مسئولیت اداره گوشه‌ای از اجتماع را بر عهده نگیرد» (همان)، محرومیت‌هایش هم‌چنان ادامه خواهد داشت و به حقوق طبیعی خود نمی‌رسد. از نظر وی سواد و تحصیل از نعمتهایی است که حق طبیعی زن قلمداد می‌شود و مسئولیت اجتماعی بر عهده او قرار می‌دهد. حتی گفته‌اند: «آنچه را که جلال بر این مبنا خواستار اجرای آن بود. این است که هرگونه تمایز، استثنا و محرومیت براساس جنسیت که نتیجه آن خدشه‌دار شدن چهره زنان است باید از میان برداشته شود. از دید وی زنان باید از آزادی‌های اساسی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی و یا هر زمینه دیگر، صرف نظر از وضعیت زناشویی برخوردار شوند.» (کمالی بانیانی، ۱۳۸۵: ۴۶۴) اما یرما و هاجر هر دو از بی‌سوادی گلایه دارند و منشأ بسیاری از مشکلات خود را در نداشتن بینش و دانش می‌دانند.

در واقع زنان صفت ناقص‌العقلی را در حق خود بسیار شنیده‌اند و گویا خود نیز باور کرده‌اند که «نسبت به مردان در سطح پایین‌تری قرار دارند. بی‌سوادی و به تبع آن روی آوردن به خرافات از دیگر مسائل حکمفرما بر جامعه زنان است که مردان در به وجود آوردن آن بی‌تأثیر نبوده‌اند.» (کمالی، ۱۳۸۴: ۵۸)

این تقابل نسل‌ها به صورت‌های دیگری هم بر زبان زنان جاری شده‌است. وقتی ماریا می‌خواهد به نزد مادرش برود و از او درباره دوران بارداری و شیوه بچه‌داری پرسش کند. یرما با نفی آن به او می‌تازد که «واسه چی؟ اون پیره همه اینا فراموشش شده ...» (لورکا: ۱۶۰) و خودش با تجربه نداشته‌اش برای ماریا نسخه مراقبت از خود و فرزندش را می‌پیچد.



زندگی هاجر و شوهرش از دستفروشی تامین می‌شود. عنایت‌الله دوازده سال است «کاسبی دوره‌گرد» است و «فقط در اواخر جنگ بود که توانست جعبه آینه کوچکی فراهم کند». با این جعبه «به قول خودش دکان جمع و جوری داشت و از کرایه دادن راحت بود. این بزرگترین خوشبختی را برای او فراهم می‌ساخت». اما با این شغل فقط می‌توانست «بیست و پنج تومان کرایه خانه‌شان» را فراهم کند. این مرد وقتی در برابر اقدام زن برای رسیدن به خواسته اش قرار می‌گیرد، فقر و مسائل مادی را مهم ترین دلیل مخالفت خود با خرید لاک می‌داند. در نظر عنایت خواستن لاک برای زن او «باد سر دل انداختن و... خرده فرمایش بزرگ... و ... هوس» است. (آل احمد: ۴۵) زنی که با این اوضاع فقر خانواده به چنین چیزی بیندیشد «کله خر» خورده است. «فکر کن بین من دار و ندارم چقدره اون وقت از این هوس‌ها بکن. من سر گنج قارون ننشسته م که» (همان، ۴۶) او حتی انتظار ندارد زنش «نرخ مانیکور» را بداند. (همان، ۴۷) و بعد از او می‌پرسد «مگه پول از سر قبر بابات آورده بودی؟ یا لا بگو بینم پول از کجا آورده بودی؟»

وقتی کار به فحاشی و کتک‌کاری می‌انجامد؛ اوسا رجبعلی پینه‌دوز که مرد اهل مطالعه‌ای هم هست، اینگونه بین آن‌ها به میانجی‌گری برمی‌خیزد: «آخه شوهرتم تقصیری نداره. دلش از زندگی سگیش پره. دق و دلشو سر تو در نیاره، سر کی دریاره؟» (همان، ۴۸) پس مقصر فقط تنگدستی و فقر است «ماها تو این زندگی تنگمون هی پاهامون به هم می‌پیچه و رو سر و کول هم زمین می‌خوریم و خیال می‌کنیم تقصیر اون یکیه؛ غافل از اینکه این زندگیمونه که تنگه و ماها رو به جون هم می‌ندازه.» (همان، ۴۹) پس عنایت‌الله هم اگر وضع بهتری داشت می‌توانست در خواسته زن و رسیدن به آن و لذت بردن از آن

همدل و هم‌زبان زن باشد؛ چرا که به قول هاجر «خوب اونم بلاخره‌ش یه مرده دیگه» (همان: ۴۵)

## ۱۲. تفاوت‌های مردان و زنان

در این دو داستان تفاوت‌های ذاتی و جنسیتی زنان و مردان با دیدگاه‌های مختلفی بیان شده که می‌توان گفت از همگانی‌های زنان و مردان جهان است.

### ۱-۱۲. تفاوت نگاه زن به طبیعت

یرما: «بارون سنگ‌ها رو نرم می‌کنه از شنزار علف‌هایی در میاره که آدما می‌گن به درد هیچ کوفتی نمی‌خوره اما من گلبرگ‌های زردشو می‌بینم که تو باد می‌رقصن.» (لورکا: ۱۴۴) خوان وقتی با این نگاه مواجه می‌شود می‌گوید: «باید امیدوار بود؛ یرما می‌پذیرد و باز با نگاهی متفاوت می‌گوید: «آره... و باید خواست.» (همان)

در جای دیگر یرما در جواب ویکتور که بر این باور است که همه جا آسمان همین رنگ است و هیچ فرقی نمی‌کند کجا باشی می‌گوید: «واسه مردا آره اما واسه زنا فرق میکنه. هیچ وقت نشنیدم مردی که داره می‌لمبونه بگه چه سیبای خوبی! یه راست می‌رین سراغ هدفتون واسه همینم چیزای کوچولو رو نمی‌بینین» و ویکتور فقط می‌گوید: «ممکنه» (لورکا: ۱۹۱)

### ۲-۱۲. تفاوت نگاه زن به مرد

در هر دو داستان نگاه زن به مرد نگاهی از سر احترام و اطمینان است. مرد در نظر این زنان از هر گناه و اشتباهی مبرا است؛ مثلاً در قضیه بچه‌دار نشدن، هاجر با اینکه از خودش مطمئن است اما «شوهر خود را هم نمی‌توانست گناهکار بداند» و آنقدر در درون خود صمیمانه به شوهرش اعتقاد دارد که حتی از فکر کردن به آن نیز هراس دارد. «هرگز به



ذهنش نمی‌رسید که ممکن است شوهرش تقصیرکار باشد. حاضر نبود حتی در دل خود نیز به او تهمت و افتزایی ببندد و هر وقت به این فکر می‌افتاد پیش خود می‌گفت من که خدای او نیستم که. خودش میدونه و خدای خودش. «همان» و این درحالی است که زن در اثر کوچکترین عصبانیت مرد این جمله را می‌شنود: «پول از کجا آوردی؟ از فاسقت» بهتانی که مرد به زن می‌زند و با گفتن «لا اله الا الله» درصدد جبران شرم ناشی از آن برمی‌آید.

### ۱۲-۳. تفاوت نگاه زنان و مردان به دین و مذهب

همانطور که در عنوان پیشین آمد، اصل مخالفت عنایت‌الله با خرید لاک، ناداری و فقر و بی‌چیزی اوست. از ابتدای داستان هم مدام به پول لاک اشاره می‌کند؛ اما گویا برای موجه نشان دادن خود و این بار عاقلانه و منطقی برخورد کردن بعد از فحاشی و بهتان زدن و زیر «مشت و لگد» کشیدن زن (آل احمد: ۴۷) پای مذهب و احکام فقه را به میان می‌کشد. در واقع برای هر دو مرد دست یازیدن به تعصبات دینی و اجتماعی، موجبات بهره‌مندی آنان را از قوه قهر و غلبه مردانه‌شان بیشتر فراهم می‌سازد و موجه‌تر می‌نماید. مثلاً یک بار قبل از کتک‌کاری می‌گوید: «تو رفتی (پول) دادی مانیکور خریدی که جلو چشم نامحرم قر بدی» و در خطاب به اوستا رجبعلی پینه‌دوز که مرد اهل مطالعه و باسوادی است می‌گوید: اومدیم و من هیچی نگم آخه این زنیکه کم عقل نماز کمرش می‌زنه، وضو می‌گیره با این لاکای نجس که به ناخنش مالیده، نمازش باطله؛ آخه اینطوری که آب به بشره نمی‌رسه که».

نکته جالب توجه این است که عنایت‌الله این جواب را در احتجاج این مسئله فقهی از اوستا رجبعلی پینه‌دوز که برای میانجیگری و حل و فصل دعوای او و زنش آمده می‌شنود:

«ناخن که جزو بشره نیستش که هر هفته چار مثقال ناخونای زیادیتو می‌گیری و دور می‌ریزی اگه جزو بشره بود که چیدن هر نوک سوزنش کلی کفاره داشت.» وقتی این دو مرد با به کارگیری اصطلاحات دقیق فقهی با یکدیگر محاجه می‌کنند زن-هاجر- فقط می‌تواند بگوید: من چی میدونم اوسا من که یه زن ناقص العقل بیشتر نیستم که. کجا مسئله سرم میشه.»

اما مرد در جدال بین دین داری و ثروت داشتن اعتراف می‌کند و می‌گوید: من اگر اوقاتم تلخ می‌شود و به هم می‌ریزم، به خاطر تنگدستی ام است. «خدا میدونه من هر وقت ته جیبم خالیه مثل برج زهرمار شب وارد خونه میشم؛ اما هر وقت چیزی تنگ بغلمه خونم برام مثل بهشته.» (آل احمد: ۴۹) و حتی معتقد است برای ثروتمند، اجاق‌کوری عیب و عار نیست. در نظر مرد رونق بخش همه ابعاد زندگی ثروت است.

زن مذهبی یا دیندار ایرانی مظاهر ساده زندگی‌اش را هم با دین رنگ می‌دهد. هاجر با دوره‌گرد یهود، "ملاموشی جهوده"، هیچ معامله‌ای نمی‌کند و فقط جنس کهنه‌اش را به "خرده نونی" های مسلمان می‌فروشد. به این دلیل که «میگم باز هرچی باشه اینا مسلمونن خدا رو خوش نمیداد. نون یه مسلمونو تو جیب یه کافر بریزم.» (آل احمد: ۴۲)؛ و از او می‌خواهد با او "حضرت عباسی" معامله کند: «خود دونی و خدای خودت. من که سر رشته ندارم که. بیا و با من حضرت عباسی معامله کن.» (آل احمد: ۴۳) و مرد که نمی‌داند آیا این معامله "خدایی" می‌شود یا نه می‌گوید: «چرا پای حضرت عباسو میون می‌کشی؟ من یه برادر مسلمونم، تو هم خواهر منی داریم با هم معامله می‌کنیم دیگه این حرفا رو نداره» (همان)



جایگاه خواسته و نیاز زنان در ادبیات ایران و اسپانیا

وقتی هاجر به عنایت‌الله دلداری می‌دهد و می‌گوید: «واسه چی غصه می‌خوری؟... بلاخره خدام بزرگه دیگه.» مرد آهی می‌کشد و می‌گوید: «بله خدا بزرگه مثل خرده فرمایشای زن من... اما چه باید کرد که درآمد ما خیلی کوچیکه.» و هاجر نیش و کنایه او را اینگونه پاسخ می‌دهد: «مرد حسابی چرا کفر میگی؟»

۱۲-۴. تفاوت نگاه زن نسبت به بچه‌دار شدن و بچه داشتن

در نمایشنامه یرما دوسال و چندماه است که از زندگی زناشویی این زوج می‌گذرد و در ادامه از پنج ساله شدن این زندگی سخن به میان می‌آید و در حالی که هر روز به عطش زن برای بچه‌دار شدن افزوده می‌شود. مرد به گفته خودش اصلاً این قضیه را از یاد برده‌است. از یرما می‌پرسد بگو ببینم چه کم و کسری داری؟ یرما می‌گوید: «اونو کم دارم.» خوان خشن می‌گوید: همیشه همون بساطه پنج ساله و من دیگه از یاد بردمش» و یرما بی‌دفاع می‌گوید: «اما من که تو نیستم مردا تو زندگی به جنم دیگه‌ن رمه‌ها و درختا و گپ و گفتای خودشونو دارن. ما زن‌ها واسه دل خوشی جز بچه چی داریم.» (لورکا: ۱۸۲)

اما برای خوان بچه داشتن یا نداشتن "علی‌السویه" است: «اونی که واسه من مهمه اون چیزیه که تو دستام دارمش. اونیه که با جفت چشمم می‌بینمش... خیلی از زنا آرزوی زندگی تو را دارن. زندگی بدون بچه خیلی شیرین‌تره من از اینکه بچه ندارم خیلی خوشحالم.» یرما به او می‌گوید: «واقعاً تو به خونه می‌خواستی و آرامش و یک زن و دیگه هیچی. درست می‌گم؟» و او تأیید می‌کند: «کاملاً درسته مَث همه مردا.»

او خودش را با طبیعتِ بارور مقایسه می‌کند و تفاوت نگاهش را اینگونه بیان می‌کند: «زن دهاتی که بچه‌ش نشه مَث به بغل خار بی فایده‌ست. بی فایده، به درد نخور... من از

این دستایی که نمی‌تونم ازشون واسه یه چیزی کار بکشم که به درد خودم بخوره خسته شدم. من زخمی‌ام، زخمی و تحقیر شده. حتی پست‌تر از خاکی که می‌بینم توش گندم نیش کشیده، چشمه‌ها از آب دادن دست و نمیدارن، بره‌ها صدها بره آوردن ... اغلب که شب‌ها پا میشم به گاوها علف بدم و موقعی که تو تاریکی از سایه‌بون رد میشم حس می‌کنم قدمهام صدای پای مرد میده.» (لورکا: ۱۹۳۴)

عنایت‌الله نیز با اینکه جای خالی بچه را در خانه احساس می‌کند اما خیلی سریع در فکر و ذهن خود مادیات را جایگزینش می‌سازد. «خدا میدونه هر وقت ته جیبم خالیه مثل برج زهرمار شب وارد خونه میشم اما هر وقت چیزی تنگ بغلمه خونه‌م برام مثل بهشته؛ گرچه اجاقمون کوره ولی این جور شب‌ها هیچ حالیم نمیشه.» (آل احمد: ۴۷)

مرد در برابر این خواسته زن قد علم کرده؛ در حالیکه این نیاز در زن آن‌چنان قوی است که حتی جامعه با تمام اهرم‌های قدرت نمی‌تواند در برابر آن بایستد. این نیاز از جانب زن قابل چشم‌پوشی نیست. *جانت شیل* هید در کتاب روانشناسی زن بیان می‌دارد: مادر شدن فرضیه‌ای اساسی از نقش زن است. این خواسته در نزد زن به قدری قوی است که فشار جامعه در تحقق این امر به راحتی لوث می‌گردد و حتی به تعهد مادری از آن نام برده می‌شود. (Hyde, ۱۹۹۵, ۱۶۵)

حتی می‌توان گفت نیاز به فرزندآوری در زنان از مصادیق "نیاز به تحقق خود" از سلسله مراتب نیازهای مزلو است. و بنابراین «تنها در این صورت است که با خود در صلح و آشتی به سر خواهد برد. آنچه انسان می‌تواند باشد باید باشد؛ او باید نسبت به طبیعت خاص خود صادق بماند.» (مزلو، ۱۳۶۶: ۱۵۶)



یرما و هاجر هر دو برای بچه‌دار شدن نذر کرده‌اند. «تا هاجر آمد به فکر نذر و نیازهایی که به سبب بچه‌دار شدن‌شان همین دو سه روزه در امام‌زاده قاسم کرده بود بیفتند، به شهر رسیده بود.»

تراژدی پایان نمایشنامه و کشته شدن خوان به دست یرما به این دلیل است که این تفاوت دیدگاه قابل چشم‌پوشی نیست و موجبات تباهی زن و مرد را فراهم می‌سازد. یرما فقط برای رسیدن به بچه راضی به ازدواج با همسرش شده‌است. «من همون روزی که دست ما رو تو دست هم گذاشتن به بچه‌هام فکر کردم و چشم تو چشم طرف دوختم.» (لورکا: ۱۵۸) پس وقتی چنین اتفاقی نیفتاده و او به هدفش نرسیده‌است از مرد متنفر می‌شود. «جاش دارم از نفرت پر میشم بگو ببینم تقصیر منه؟ تو وجود یه مرد نباید جز یه مرد پی چیزی گشت.» (لورکا: ۱۵۸)

در لاک صورتی، لاک سر به نیست میشود و زن و مرد به زندگی ادامه میدهند؛ چون اختلاف دیدگاهشان در داشتن یا نداشتن لاک، تعیین کننده و سرنوشت ساز نیست.

### ۱۳. نتیجه

در هر دو اثر نویسندگان به زن و سخن گفتن درباره نقش و جایگاه خواسته و نیاز او اهمیت بسیاری داده‌اند. آن‌ها به عنوان دو مرد از عاطفه و احساس و اندیشه زنان به شیوایی و رسایی شایانی سخن گفته‌اند. جدای از اینکه قلمرو جغرافیایی پژوهش در ایران و اسپانیاست، آل/حمد و لورکا قبل از هر چیز از زن در بُعد جهانی سخن گفته‌اند و ادبیاتی که تولید کرده‌اند قبل از آنکه ادبیات ملی باشد ادبیات جهانی است. آن دو از جهان زنان و از زن در جهان نوشته‌اند و از دردها و غم‌های زن روزگار خود پرده برداشته‌اند. بر همگان نقش مفتشان عقاید - در خدمت سنت‌گرایی - در اوایل قرن نوزدهم

میلادی- به خوبی شناخته شده‌است و همین سنت‌گرایی است که هم پیام آزادی‌خواهی لورکا را بنا می‌نهد و هم پیام نمایشنامه‌های او را می‌آفریند. در چارچوب این پیام، زنان فقط حق دارند در هوای مادر شدن تنفس کنند و از کودکی وظیفه خانه‌داری را تمرین کنند. زنان دنیای لورکا - قربانیان سرنوشت - نیز از این قاعده مستثنی نبوده و اسیر تحجر و سنت‌های خشک و آزاردهنده بوده‌اند. برای پروانه شدن می‌بایستی از پيله خود به درآیند و این تلاش برای پروانه شدن، آنها را به دره نیستی می‌کشانده‌است. بعد از جنگ جهانی اول زمانی که همه شعرا در تلاش برای تولید شعر ناب بودند، لورکا که از وضع اسفبار زنان روستایی کشور خود در رنج بود، بر آن شد تا چالشی بین سنت و مدرنیته به وجود آورد. تا از زنانی که آشکارا در دنیای سراسر ظلم و بی‌عدالتی بیشتر از هر قشر دیگری در معرض ستم و اهانت قرار گرفته بودند سخن به میان آورد. آل احمد نیز با غور و بررسی در فرهنگ و اجتماع ایرانی- اسلامی بر آن بود تا به وضوح از دنیای زن ایرانی بگوید و برای بسیاری از مسائل مبتلابه آنان به دنبال راه چاره باشد.

## منابع

اسحاقیان، جواد. (۱۳۸۵). *سایه‌های روشن در داستان‌های جلال آل احمد*. تهران: گل آذین.

آل احمد، جلال؛ (۱۳۸۷). *لاک صورتی در مجموعه سه تار*. تهران: جامه‌دران، ج ۴.

پاینده، حسین. (۱۳۸۹). *داستان کوتاه در ایران: داستانهای رئالیستی و ناتورالیستی*. ج ۱؛ تهران: نیلوفر.



- . (۱۳۹۰). *رمان رئالیستی یا سند اجتماعی؟ نگاهی به مدیر مدرسه آل‌احمد؛ جلال پژوهی: مجموعه مقالاتی دربارهٔ آرا و اندیشه‌های جلال آل‌احمد به قلم گروهی از نویسندگان به کوشش محمود بشیری. تهران: خانه کتاب، چ ۱.*
- راس، آلن. (۱۳۷۳). *روانشناسی شخصیت*. ترجمه سیاوش جمالفر. تهران: رسد شاملو، احمد؛ (۱۳۵۹). *ترانه شرقی و اشعار دیگر*. تهران: ابتکار.
- شفیعی، مهدی؛ (۱۳۹۲). *رها شده در دستان باد؛ نگاهی به نمایشنامه یرما؛ نمایش: سال پانزدهم. شماره ۱۶۷ ص ۳۴-۳۵*
- شهرامی، محمدباقر؛ (۱۳۸۹). *نقد روانشناسانه داستان لاک صورتی*. کتاب ماه ادبیات؛ شماره ۴۴ پیاپی ۱۵۸؛
- علیزاده، عزیزالله. (۱۳۷۶). *بینش جلال آل‌احمد*. تهران: فردوس، چ ۱.
- قره‌باغی، علی اصغر؛ (۱۳۸۲). *فدریکو گارسیا لورکا*. تهران: ابتکار نو.
- کمالی، محمدرضا و شاهپور شهولی؛ (۱۳۸۴). *ردپای فمینیسم در آثار جلال آل‌احمد*. ماهنامه حافظ: شماره ۱۱، ص ۵۶-۶۲.
- کمالی، محمدرضا. (۱۳۸۵). *تکاپو در یأس؛ بررسی اندیشه‌های جلال آل‌احمد در قیاس با دیگر روشنفکران*. شیراز: نوید شیراز، چ ۱.
- لورکا، فدریکو گارسیا. (۱۳۸۵). *سه نمایشنامه (عروسی خون، یرما، خانه برنادا آلبا)*. ترجمه احمد شاملو. تهران: چشمه، چ ۳.
- مزلو، آبراهام. (۱۳۶۷). *روانشناسی شخصیت سالم*. ترجمه شیوا رویگریان. تهران: سازمان چاپ هدف.

میرزائی، حسین. (۱۳۸۰). *جلال اهل قلم (زندگی، آثار و اندیشه جلال آل احمد)*. تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما؛ اداره کل تحقیق و توسعه صدا)  
 ندا، طه. *ادبیات تطبیقی*. (۱۳۸۰). ترجمه زهرا خسروی. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.

Feal Deibe, Carlos. Lorca (۱۹۸۹). *tragedia y mito*. Ottawa: Dovehouse Editions  
 García Lorca, Federico (۲۰۰۴). *Bodas de sangre*, Madrid, Cátedra  
 García Lorca, Federico (۲۰۰۵). *La casa de Bernarda Alba*, Madrid, Cátedra  
 García Lorca, Federico (۲۰۰۳). *Yerma*, Madrid, Castalia  
 Garia Lorca, Federico. (۱۹۸۹-۹۰). "Obras completas" ۲۲a ed., Madrid, Aguilar, Cincuentenario  
 Gutiérrez, Mariela. (۲۰۰۴). *Rosario Ferré en su edad de oro: heroínas subversivas de Papeles de Pandora y Maldito amor*. Madrid: Editorial Verbum  
 Hyde, Janet Shibley. (۱۹۹۵). *Psicología de la mujer: la otra mitad de la experiencia humana*. Madrid: Morata,  
 Reed Shaffer, David. (۲۰۰۷). *Psicología del desarrollo: infancia y adolescencia*. México: International Thomson Edits  
 Revista de Lenguas Modernas, N° ۱۹, ۲۰۱۳ / ۱۱۱-۱۲۴ ۱۲۴ / (ISSN : ۱۶۵۹-۱۹۳۳)